

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم

بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

ایدئولوژیک

میر عبدالرحیم عزیز

۲۰۰۸/۲۷/۹

"وابستگی" و "بهم بستگی" (اتکای متقابل) قابل توجه داکتر سپنتا، وزیر خارجه نظام وابسته افغانستان

با تعجب متن مصاحبه تاریخی ۲۹ آگست سپنتا را با خبرنگار بی بی سی خواندم. سپنتا در مورد تیوری وابستگی صحبت نمود و اظهار داشت که "جهان آینده جهان وابستگی هاست". این صحبت غیر مسئولانه سپنتا مرا به حیرت انداخت که آیا چنین بیان زاده فقدان دانش و معلومات وی است یا نتیجه موقف ضد ملی اش. ما در مصاحبه سپنتا به سه اصل برمیخوریم: اول اینکه سپنتا قادر نیست که فرق بین "وابستگی" و "بهم بستگی" (اتکای متقابل) را تشخیص دهد و موارد بکاربرد این اصطلاحات را بداند. دوم اینکه یک وزیر خارجه یک کشور نباید تا این سطح پائین شود ولو که کشورش فاقد استقلال بوده و در بدترین شرایط سیاسی خود هم قرار داشته باشد. سوم اینکه یک تحصیل یافته برای حفظ مقام و چوکی نباید اینقدر از خود درجه عبودیت را تبارز دهد. اگر احیاناً عبدالله عبدالله چنین حرف ها را میزد و سر به آستان استعمار میسایید، از وی گله نداشتیم. اما ندانستم که روشنفکران مضحک تر از عبدالله هم پیدا میشوند که آبروریزی میکنند و برای بقای چند روز بیشتر خود در مقام های ساخت استعمار تن به هر گونه بی عزتی میدهند.

درین جا یک قسمت از مصاحبه سپنتا را با خبر نگار بی بی سی نقل میکنم.

این یک ایدئولوژی است که ما آرزو کنیم. جهان آینده جهان وابستگی هاست. دورانی که دولت های ملی، حتی کشورهای بزرگی چون امریکا، چین و مجموعه اتحادیه اروپا نمی توانند بدون وابستگی زندگی کنند. اینها مقولات قرن نوزدهم یا اوایل قرن بیستم هستند که کشورها به عنوان دولت های ملی می توانستند بازیگر سیاست های بین المللی باشند.

امروزه وابستگی های متقابل از لحاظ سیاسی واقتصادی، در جهان گلوبالیزه شده، رشد کرده که کشورها ناگزیر، قسمتی از ارزشهای استقلالی شان را بصورت داوطلبانه از دست می دهند. در چنین اوضاعی، کشور ضعیفی مثل افغانستان باید استقلال سیاسی، منافع ملی و مشارکت در روند جهانی شدن را باهم تلفیق کند. تلفیق این سه مولفه با یکدیگر، از طریق همکاریهای منطقه یی و همچنین ائتلافهای بزرگتر جهانی امکان پذیر است.

متوجه میشویم که تمرکز صحبت سپنتا بر روی تیوری "وابستگی" استوار است و منطق نظری خود را به ارتباط سیاست خارجی افغانستان بر مبنای آن بنا کرده است. ذهن سپنتا به ارتباط تیوری های وابستگی (Dependency) و بهم بستگی و یا اتکای متقابل (Interdependence) کاملاً مغشوش شده است. بایست به هموطنان خاطر نشان سازم که "وابستگی" و "بهم بستگی" از تیوری های روابط بین المللی و اقتصاد سیاسی بین المللی است. هر سیاست مدار و هر دیپلمات باید به معنی و عمق این تیوری ها پی ببرد تا مانند سپنتا در ورطه خطاکاری نیافتد. کاش سپنتا توانائی

حفظ ظاهر را میداشت و آبروی چند سال تحصیل اکادمیک خود را بر باد نمیداد. وابستگی يك حالت طبیعی جهانی نیست، بلکه يك پدیده استعماری است که از جانب کشور های حاکم بر کشور های محکوم تحمیل میشود. این حالت در روابط کشور های پیشرفته میان هم وجود ندارد، بلکه صرف بین کشور های امپریالیستی و ملل تحت انقیاد خلق میشود و تداوم می یابد. از همین جاست ملل محکوم برای رهائی از زنجیر بردگی و انقیاد علیه کشور های استعماری دست به مبارزه میزنند که بعضاً هم شکل مقاومت مسلحانه را بخود میگیرد. در روابط کشور های پیشرفته میان یکدیگر، ما به پدیده دیگری بنام "بهم بستگی" که "اتکای متقابل" هم نامیده میشود، بر میخوریم. روابط حاکم و محکوم میان کشور های ثروتمند که در تقابل با کشور های فقیر حامی یکدیگرند، وجود ندارد، بلکه روابط شان بر مبنای "اتکای متقابل" قرار دارد که در رویارویی با کشور های محکوم بیشتر تثبیت میگردد.

پس ببینیم که "وابستگی" و "بهم بستگی" (اتکای متقابل) چه معانی را افاده می کنند؟

تئوری وابستگی در اواخر دهه ۱۹۵۰ تحت هدایت آمر کمیسیون اقتصادی ملل متحد برای امریکای لاتین انکشاف نمود. تیوريسن های تیوری "وابستگی" به این حقیقت پی بردند که رشد اقتصادی در کشور های پیشرفته صنعتی ضرورتاً به رشد اقتصادی کشور های عقب مانده منجر نمیشود. بلکه فعالیت های اقتصادی کشور های ثروتمند مشکلات جدی را در کشور های فقیر خلق میکند که در تیوری های کلاسیک قابل پیش بینی نبود.

"وابستگی" به يك دسته از فرضیه های اطلاق میشود که با قاطعیت اظهار میدارد که سطح پائین انکشاف کشور های غیر انکشاف یافته زاده روابط حاکم و محکوم و به عبارت ساده تر نتیجه وابستگی این کشور ها به کشور های پیشرفته است. با در نظر داشت حالت حاکم و محکوم، سطح انکشاف کشور های کمتر انکشاف یافته همیش محکوم به پائین بودن است زیرا مازادیکه این کشور ها تولید میکنند، ذریعه کشور های پیشرفته به غارت برده میشود. روابط وابستگی در حقیقت يك رابطه حکم و محکوم در سطح جهانی است. در روابط بین المللی و اقتصاد سیاسی بین المللی نارضایتی کشور های فقیر را از وابستگی شان به کشور های ثروتمند صنعتی بنام مناقشه شمال و جنوب و یا منازعه کشور های صنعتی و غیر صنعتی هم یاد میکنند.

تئوری وابستگی بر مبنای این اندیشه استوار است که يك مرکز کشور های ثروتمند وجود دارد که در محیط آن کشور های فقیر و نادر دست و پا میزنند. منابع و مواد خام از محیط بسوی مرکز جاری میشود تا ثروت و سوبه حیات کشور های ثروتمند را طبق دلخواه نگهدارد. عقیده مرکزی اینست که فقر و بدبختی کشور های نادر نتیجه دخول کشور های فقیر در اقتصاد سرمایه داری جهانی است که بوسیله مرکز اداره میگردد. کشور های نادر مواد خام و متاع ابتدائی را به کشور های ثروتمند صادر می نمایند که در آنجا محصولات جدیدی را از متاع اصلی ساخته و دوباره به کشور های فقیر با قیمت بلند صادر میکنند. ارزش که به محصولات ساخته شده علاوه میشود خواهی نخواهی از قیمت متاع اولیه بلند تر است. بنابراین کشور های نادر هر گز نمیتوانند که عاید کافی بدست آورده تا برای واردات بپردازند. در نتیجه، کشور های فقیر و عقب مانده برای همیش مدیون و وابسته کشور های ثروتمند خواهند شد و عقب ماندگی شان تداوم خواهد یافت.

قیاس منطقی تیوری "وابستگی" بر سه اصل استوار است:

۱. ملل نادر حایگاه تکنولوژی کهنه کشور های ثروتمند است که بدون آن کشور های پیشرفته نمیتوانند سطح زندگی خود را طبق آرزوی شان بسوی بلند نگهدارند.
۲. جهان ثروتمند عمداً حالت وابستگی را خلق میکند. این شیوه استعماری چند جانبه است: اقتصادی، سیاسی، بانکی، مالی و فرهنگی.
۳. سعی کشور های نادر در مقاومت علیه این نوع بیعدالتی منجر به تعزیرات اقتصادی و یا تجاوز نظامی و اشغال از جانب کشور های پیشرفته میگردد.

خلاصه اینکه تیوری وابستگی حالی میدارد که فقر کشور های نادر زاده تحول اقتصاد سیاسی بین المللی به يك سیستم سخت و جامد تقسیم کار است که به نفع کشور های ثروتمند و به ضرر ملل نادر تمام میشود.

حال اگر سببنا طرز دید و نظر خود را بر اصل بالا قرار میداد و تحلیل اش را به ارتباط "وابستگی" منوط به روابط کشور های فقیر با ثروتمند میساخت، شاید از محکومیت تاریخی گفتار خود تا اندازه ای میرا میگشت. اما خود کرده را نه درد است و نه درمان. با تیوریزه کردن ناقص "وابستگی" غرض مشروعیت بخشیدن به تسلط اجانب به افغانستان، سببنا محکومیت خود را در همکاری با يك نظام مستعمراتی و وابسته دو چند افزایش داد.

حال میپردازیم به توضیح تیوری "بهم بستگی" (اتکای متقابل)

یکی از نمود های جهانی شدن، "بهم بستگی" اقتصادی است که صرف میان کشور های دارای رشد و سطح اقتصادی مشابه شکل میگیرد و تکامل می یابد. بهم بستگی یا اتکای متقابل بر مبنای اطمینان و اعتماد دو جانبه استوار است. یکی از خصوصیات "بهم بستگی" (اتکای متقابل) این است که کشور های مختلف طور ارادی نه تحمیلی در حالت "بهم بستگی" قرار گرفته و طبق منافع اقتصادی خود در تولید اشیا و خدمات و تبادل آنها در مایورای سرحدات اقدام نموده و در مجموع در حوزه خود يك بازار منطقوی را بر مبنای منافع همه بوجود میاورند. این حالت "وابستگی" نیست که سبب ادعا دارد، بلکه تشريك مساعی در ایجاد يك بازار رقابتی است که کشور های عضو از آن مستفید میگردند. این گزینش ایجاب میکند که اقتصاد کشور های عضو از رشد نسبتاً مشابه برخوردار باشد تا بتوانند در تشبیب و فراز بحرانات احتمالی اقتصادی تحمل ضرر را داشته باشند. بهم بستگی و اتکای متقابل کشور های جنوب و شرق آسیا بشمول چین میتواند بهترین مثال باشد. باوجودیکه این کشور ها بحران اقتصادی دهه ۹۰ را پشت سر گذاشتند، اما کم و بیش از یک رشد اقتصادی مشابه برخوردار بوده و در توازن "بهم بستگی" در سطح منطقوی قرار دارند. ما در آینده پیرامون اقتصاد سیاسی بین المللی و سه طرز دید لیبرالیستی، ناسیونالیستی و مارکسیستی درین خصوص بیشتر صحبت خواهیم کرد.

روابط اقتصادی بین امریکا و اروپای غربی بر مبنای وابستگی استوار نیست، بلکه بر اصل "بهم بستگی" برای چپاول جهان سوم قرار دارد. یورو و دالر زیربنای پولی اکثر کشور های جهان شده است. کشور های ثروتمند سعی میکنند تا منافع یکدیگر را در تقابل با کشور های فقیر جهان سوم حفظ کنند. قابل تذکار است اگر تضاد منافع میان کشور های ثروتمند به نحو حاد تبارز میکند، بالاخره منجر به کشمکش امپریالیستی و جنگ های بین المللی می شود. روابط امریکا با کشور های امریکای لاتین عین خصوصیت روابط امریکا و اروپای غربی را ندارد زیرا کشور های امریکای لاتین از رشد اقتصادی لازم برخوردار نیستند تا بتوانند در مقابل یورش سرمایه امریکا استادگی کنند و بدفاع از منافع خود برخیزند. لذا در روابط امریکا با کشور های امریکای لاتین به حالت "وابستگی" حاکم و محکوم بر میخوریم، نه "بهم بستگی" (اتکای متقابل). اگر کشوری مانند وینزیویلا برای حفظ منافع خود بیا بر میخیزد و حلقه وابستگی را میشکند، در آن صورت به بهانه های مختلف از جانب امریکا تهدید میشود و شاید در آینده هم مانند عراق و افغانستان مورد تجاوز قرار گیرد. در واقعیت به سهولت میتوانیم خصوصیات جنگ طبقاتی را در سطح منطقوی در روابط امریکا و کشور های امریکای لاتین مشاهده کنیم. رابطه اوپک با کشور های صنعتی غرب نیمه وابسته و نیمه بهم بسته است که ایجاب يك بحث طولانی را می نماید.

اینرا میدانیم که کشور های جهان امروز نمیتوانند در انزوا بروند و دور از دادستد اقتصادی با سایر کشور ها قرار گیرند. اما يك کشوری که از آزادی برخوردار باشد و يك نظام متکی بر اراده مردم خود را تشکیل دهد، میتواند از وابستگی که سببنا پیشنهاد نموده و آنرا مشروع هم میندازد، خارج گردد. "وابستگی" طبیعی و جهانی نیست و عمومیت هم ندارد بلکه تحمیلی و خاص کشور های محکوم بوده، که افغانستان جز آن است.